

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۱۸ اپریل ۲۰۲۲

حمید انوری

### کشتار دستجمعی اسیران جنگی در شمال افغانستان

چندی قبل سر و صدای کنفرانسی در ترکیه بالا گرفت که گویا منظور از آن کنفرانس، ارزیابی اوضاع و حالات افغانستان و راه بیرون رفت از مشکلات کنونی بوده و در شکل و شمایل، چیزی بیشتر از یک گردهم آئی شترگاولپلنگی نبود و ترکیه در حقیقت خواهان نصب جنایتکار جنگی بنام رشید دوستم، مشهور به ملیشه گلم جم، در داخل حکومت طالبان است و نیز یک مشت مستخدمین جنایت گستر رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور مادام العمر ترکیه، منتظر اوامر ارباب خود اند تا با نام ها و القاب متفاوت به افغانستان فرستاده شوند تا منافع دراز مدت اردوغان و دنباله روان او را در افغانستان ویران و خسته از جنگ تأمین نمایند و باز هم جوی های از خون در کشور ما جاری سازند و... اردوغان در همین کنفرانس گفته است تلاش دارند " ... گروه طالبان را به سمت تشکیل یک دولت فراگیر بکشانیم".

از نظر سیاستبازان خارجی، "حکومت فراگیر" به آن حکومتی اطلاق میگردد که افراد و اشخاص خریداری شده آنان را که عمری بالای آنها سرمایه گزاری کرده اند، وارد حکومت نموده و منافع دراز مدت خود را در کشور ما تأمین نمایند و کشور ما را بار دیگر به یک میدان جنگ نیابتی تبدیل نموده و خود بالای غندی خیر نشسته و نظاره گر جریان جوی های خون هموطنان ما باشند.

رشید دوستم و یک مشت دنباله روان مالیخولیائی او، در حقیقت در ترکیه منتظر چراغ سبز طالبان اند تا به دستور اردوغان دیوانه، راهی دیار ویران ما گردیده و دمار از روزگار مردم مظلوم ما بدر آورند و...، طالبان هم نظر به فشار های چندین جانبه، مجبور گردانیده شدند تا با یک مشت ایله جار دوستمی و یک مشت جنایتکار جنگی در انتالیای ترکیه گفت و گو و مذاکره نمایند و دیگر معلوم نیست در پس پرده چه اتفاقاتی افتاده است و بالای سرنوشت افغانستان و ملت مظلوم ما چه داد و گرفت هائی صورت گرفته است. بگفته حافظ شیراز:

" تو پس پرده چه دانی که کی خوب است و که زشت"

چگونه می شود به چنین فرد خون ریز، ددمنش و بی پرنسیپ و ظالم و...، اعتماد کرد و او و بلی قربان گویان او را بازهم به سرنوشت مردم مظلوم افغانستان دخیل ساخت؟

آیا طالبان فراموش کرده اند قتل عام وحشتناک افراد و اعضای خود را در دشت لیلی؟

اگر طالبان آن وحشت و دهشت و خونریزی و ددمنشی و کشتار را فراموش کرده اند، تاریخ آنرا هرگز فراموش نمی کند و نخواهد کرد. بیائید به همان زمان برگردیم و گزارش و چشم دیدی را از نظر بگذرانیم که در آن زمان و آن هنگام و آن ایام چه گذشت. ما را سر آن نیست تا انتقام و انتقام جوئی و خون ریزی را در کشور دامن زنیم، اما به این هم باور داریم و ایمان داریم و میدانیم که اجرای عدالت باعث ایجاد امنیت در کشور می شود و سرانجام سبب می شود تا یک صلح شرافتمند و پایدار در کشور جنگ زده ما برقرار گردد. جنایتکاران جنگی باید به محکمه کشانید شوند، فرقی نمی کند که به کدام قوم و قبیله و تیره و طائفه متعلق باشند. جنایت، جنایت است از هر جانب که باشد. قرار معلوم رهبری طالبان در قندهار یک جلسه تشکیل داده اند تا به این خواست نامشروع خارجی ها در افغانستان لبیک گفته باشند، غافل از اینکه مار آستین، بخواهی نخواهی، روزی روزگاری در اولین فرصت مساعد، چنان نیش زهراگین خود را در تن صاحب و پرورش دهنده خود فرو میکند که تا به خود آئی کار از کار گذشته است و زهر هم اثر خود را کرده است. امید است این مار های آستین و این عقرب های سمگین دیگر هرگز فرصت آنرا نیابند تا به افغانستان در بند کشیده شده برگردند. و چه خوش گفته اند:

**نیش عقرب نه از پی کین است      اقتضای طبیعتش این است**

اینهم نمونه از جنایت وحشتناک دوستم و جنبش ملی او در کشور جنگ زده و برباد داده شده ما:

**{ اسناد جنایات جنگی }**

نوشته جیمی دوران

ترجمه فشرده از آلمانی : پروا

**استخوان ها در دشت لیلی**

استخوانها آنقدر سفید اند که گویا صد ها سال میشوند اینجا قرار داشته اند. اما اینها استخوانهای مردان جوانی می باشند که به امید زنده ماندن - در مطابقت با «کنوانسیون های ژنیو در باره اسیران

جنگ « - چند ماه پیش خود را به متحدین امریکا تسلیم کرده بودند، اما بعداً به شکل وحشیانه به قتل رسیدند.

در یک تپه مصنوعی ریگی استخوانهای الاشه، استخوانهای قبرغه، استخوانهای ساق پا و جمجمه های شکسته انسانها پراکنده میباشند. در استخوانها داغ هائی بچشم میخورند که سگ های شب گرد دشتی بجا گذاشته اند.

دشت لیلی قبرستان دستجمعی در حدود سه هزار اسیر جنگی است که در کانتینر ها جان سپرده و یا تیر باران شده اند.

### سقوط مزار شریف و محاصره قندوز

نبرد برای تسخیر مزار شریف، سرنوشت تمام جنگ را تعیین کرد. درین نبرد عبدالرشید دوستم نقش بارزی را بازی کرد. در جبهات کوهی واقع در جنوب مزار شریف، برای یورش بر مواضع طالبان که مجهز به توپخانه ثقیل بودند، دوستم یکهزار سوار کار را وارد کارزار کرد. دوستم توضیح میدهد: « طالبان انتظار چنین حمله را نداشتند. اگر افراد را با پای پیاده به جنگ می فرستادم، همه شان زیر باران توپخانه طالبان کشته میشدند. با سواری اسپ ها ، ما بطور برق آسا از ساحه امن انداخت توپخانه ثقیل طالبان گذشته بالای آنان حمله ور شدیم و طالبان فرار کردند».

درین حمله بیشتر از ۳۰۰ سوارکار کشته شدند، اما با وجود این تلفات شدید، همینجا بود که فروپاشی رژیم طالبان آغاز شد. در اوج این نبرد، هنگامیکه دوستم در دروازه مزار شریف قرار داشت، تلویزیون « الجزیره» خبر مرگ دوستم را پخش کرد. درست در همین لحظه من در ساحل دریای کوچک با قوماندان مامور حسن، یکی از دوستان نزدیک دوستم حرف میزدم.

با پخش این خبر، مردمان کوچه سراسیمه و دهشت زده شدند، اما در رفتار مامور حسن آرامش دیده میشد. از من پرسید که آیا میتواند با استفاده از تلیفون ماهواره بی من به جنرال دوستم تلیفون کند.

حسن: « عبدالرشید ، خبر پخش شده که گویا شما کشته شده اید. الجزیره خبر پخش کرده است ». دوستم خنده کنان: « باورم نمی آید. شاید بهتر باشد، خودم کنترل کنم و بهتر است شما کمتر به چرندیات باور کنید. »

حسن: « جنگ چطور پیش میرود ؟ »

دوستم: « ما به مهمات بیشتر نیاز داریم . باید مهمات بخرم - کی میفروشد، برایم مهم نیست ! غیر ازین، همه چیز ها درست است و بیست کارشناس نظامی امریکائی نیز نزد من هستند.... »

در آن زمان به همگان آشکار بود که طیاره هائی امریکائی مواضع طالبان را بمباردمان میکنند، اما حالا برایم ثابت شد که نظامیان امریکائی در جبهات زمینی به این شکل در جنگ سهم داشتند. پس از سقوط مزار شریف، کابل بدون مقاومت سقوط کرد. جنگ جویان طالب از کوچه در شمال شرق افغانستان، از تالقان و از مزار شریف به شهر قندوز فرار کردند. بدین ترتیب در حدود ۱۵۰۰۰ نفر ( منجمله چندین هزار خارجی ) در قندوز به دام افتادند. نیرو های ائتلاف شمال که تعداد شان دو برابر طالبان در قندوز بود، محاصره آن شهر را آغاز کردند.

امروز میدانیم که شماری از محاصره شدگان با عبور از یک دهلیز باریک توانستند بسوی جنوب فرار کنند و یک تعداد دیگر بخاطر نجات خود تغییر جبهه دادند و اما سرنوشت متباقی بدست دلالت افتاد.

نقش مرکزی را درین معاملات یک جنگ سالار بنام امیرجان بازی میکرد که از اعتماد هر دو جانب برخوردار بود. امیر جان میگوید : « تمام قوماندانانیکه در قندوز بودند، برایم حیثیت دوست و برادر را داشتند. در سال های گذشته ما مشترکاً می رزمیدیم. همان بود که برایم پیشنهاد کردند که با ائتلاف شمال رابطه برقرار کنم تا موضوع را نه از طریق خونریزی، بلکه از راه مذاکره حل کنیم . میرزا نصری ، آقامر ، ارباب هاشم و یک تعداد دیگر از قوماندانان، افراد القاعده و گروه های خارجی را وادار به تسلیم شدن ساختند.»

### کشتار جمعی به هدایت کی ؟

طالبان پیشنهاد کردند که قوماندانان شان در برابر تضمین های معینی سلاح شانرا به عساکر ملل متحد یا به قوای صلح بین المللی تسلیم خواهند کرد.

امیرجان : « من آنجا بودم که ملا فیصل و ملا نوری و اشخاص دیگر به نمایندگی از طالبان برای ملاقات و مذاکرات با جنرال دوستم، جنرال محقق و جنرال عطا به قلعه جنگی ( مزار شریف ) آمدند. یک تعداد امریکائی و چند نفر انگلیس نیز در آنجا بودند. موافقه شد که افغانهای قندوز ( طالبان ) سلاح خود را تسلیم دهند و بعد از آن، اجازه دارند به خانه های شان برگردند، در حالیکه افراد القاعده و دیگر جنگجویان خارجی خلع سلاح میشوند و سپس به ملل متحد تسلیم داده خواهند شد . پس از پخش این خبر بود که دونالد رامزفیلد ، وزیر دفاع امریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی در باره اسیران ابراز نظر کرد : « جای تاسف خواهد بود این خارجیان - افراد القاعده ، چینی ها و دیگران که در افغانستان یکجا با طالبان فعالیت میکردند - آزاد شوند و برای شان اجازه داده شود که به کدام کشور دیگر بروند و در آنجا فعالیت های تروریستی را انجام دهند.»

در روز های بعدی رامزفیلد بار ها تکرار کرد : « امید وارم که آنها یا کشته شوند یا اسیر گرفته شوند. آنها افرادی اند که اعمال وحشتناکی را انجام داده اند ».

رهبری « ائتلاف شمال » نمیتوانست سخنان مهمترین متحد و پول دهنده خود را نادیده بگیرد. اما ناگفته نماند که رهبری ائتلاف شمال نیز با همین نظر موافق بود! در کابل جو انتقام به جوش آمده بود.

امیر جان فهمید که شتاب باید کرد. او به عجله میان هردو جانب رفت و آمد کرد تا از کاریکه قابل جلوگیری نبود ، جلوگیری کند. در ۲۱ نومبر ۲۰۰۱ سرانجام موافقه حاصل شد : تمام نیرو های مسلح طالبان در برابر این تعهد که آنان را زنده میگذارند خود را به ائتلاف شمال تسلیم میکنند. طالبان و همکاران خارجی آنها خود را به نیروهای ائتلاف شمال تسلیم کردند، اما بسیاری از آنها زنده نماندند. امیرجان می گوید : « من همه آنان را یکایک برشمردم. هشت هزار نفر بودند. حالا تنها سه هزار و پانزده نفر شان باقی مانده است. متباقی پنج هزار نفر چه شدند؟»

پاسخ به این سوال در یک تپه ریگی در دشت لیلی نهفته است. از جمله ۵۰۰۰ نفر، ممکن چند نفر محدود شان فرار کرده باشند، چند تن دیگر ممکن آزادی خود را خریده باشند، یک تعداد دیگر را شاید به ادارات استخباراتی کشور های اصلی شان فروخته باشند که شاید در آن کشور ها سر نوشتی بدتر از مرگ در انتظار شان باشد.

اما بنابر اظهارات یک سلسله شاهدان عینی که ما آنان را در جریان تحقیق شش ماه پیدا کردیم، اکثریت اسیران در زیر ریگ در دشت لیلی مدفون میباشند. هیچ یک ازین شاهدان از ما پول دریافت نکرده اند. برعکس با همکاری خود در این فلم مستند، زندگی خود را به مخاطره انداخته اند.

داستانی که آنان حکایت میکنند، در قلعه جنگی واقع در جاده مزار - شبرغان آغاز میشود. این قلعه بزرگ حیثیت اردوگاه عبوری را برای هزارن اسیر جنگی قندوز داشت. از دیدگاه رسمی گفته میشود که در نظر بود آنان را به زندان شبرغان ببرند. در شبرغان قرار بود متخصصین امریکائی آنان را استنتاج کنند و سپس تصمیم بگیرند که کدام شان به پایگاه گوانتانامو در کیوبا فرستاده شوند. اسیران قندوز را به قلعه جنگی در نزدیکی شهر مزارشریف آوردند. در قلعه جنگی این آدمها را در یک میدان بزرگ نشانند. اندکی بعد قطار موتر های کانتینر دار رسید. اسیران را در کانتینر ها طوری جابجا کردند که جای سوزن انداختن باقی نمانده بود.

در دنباله داستان را یک افسر انتلاف شمال چنین حکایت میکند : « ما که مسئولیت انتقال زندانیان را از قلعه جنگی به شبرغان به عهده داشتیم، ۲۵ کانتینر را بار کردیم، در هر کانتینر در حدود ۲۰۰ نفر را جابجا کردیم. »

طالبان که در گرمی بیشتر از ۳۰ درجه در کانتینر های آهنین بدون روشنایی و بدون مجرای هوا داخل ساخته شده بودند، ناله و زاری سردادند که بر ما رحم کنید.

ادامه داستان را از زبان یک سرباز افغان بشنویم که خودش اعتراف به قتل یک تعداد از اسیران میکند.

سرباز : « من به کانتینر آتش گشودم ( فیر کردم ) تا برای داخل شدن هوا سوراخ ایجاد شود. در نتیجه تیر اندازی تعدادی از اسیران کشته شدند. »

سوال : « شما خود تان توسط مسلسل به کانتینر فیر کردید تا سوراخ برای هوا ایجاد شود؟ کی برای تان دستور داد که فیر کنید، چرا این کار را کردید؟ »

سرباز : « قوماندانان برای ما دستور دادند »

اما این سرباز با اعترافات صادقانه خود یک واقعیت دهشتناک را پنهان میسازد. در کانتینر هائیکه ما یافتیم، در پائین و در وسط ، سوراخ هائی زیادی وجود داشتند، اما نه در بالا. اگر هدف از ایجاد سوراخ ها ، جریان هوا میبود تا زنده ماندن اسیران را ممکن بسازد، پس باید به بخش بالائی کانتینر فیر میکردند.

یک راننده تکسی (از همین منطقه ) که به یک تانک تیل رفته بود، چنین حکایت میکند : « وقتی که می خواستند اسیران قلعه جنگی را بطرف شبرغان ببرند، می خواستم موترم را تیل بیندازم. بوی عجیبی به دماغم رسید و از صاحب تانک پرسیدم که بوی از کجا می آید . گفت که چهار طرف را تماشا کنید. آنوقت سه کانتینر را دیدم . از کانتینر ها خون جاری بود. موهای جانم بلند شدند. بسیار وحشتناک بود. میخواستم زود تر از آنجا بروم ، اما یک موتر باربری سر راهم قرار داشت ... »

همین دریور تکسی صبح روز بعد در شبرغان پیش روی خانه اش ایستاده بود و یک صحنه وحشتناک دیگر را دید : « دیدم که چند موتر باربری کانتینر دار از پیشروی خانه من عبور کردند. خون مانند باران از کانتینر ها جاری بود. »

فیر گلوله ها، اسیران همه کانتینر ها را نکشت. اکثر کانتینر ها را برای چهار الا پنج روز سر بسته رها کرده بودند که در نتیجه همه زندانیان یا خفه شدند یا از گرسنگی و یا از تشنگی مردند. هنگامیکه

کانتینر ها را در شبرغان باز کردند، از اسیران تنها یک کتله وحشتناک، متشکل از ادرا، خون ، مرداری و گوشت گندیده - باقی مانده بود.

وقتیکه این کانتینر ها در پیشروی زندان شبرغان ایستاده بودند، یکی از سربازان که آن قطار را همراهی کرده بود، شنید که قوماندان زندان دستور گرفت تا همه شواهد را فوراً نابود سازند. سرباز افغان میگوید : « اکثر کانتینر ها سوراخ های گلوله داشتند، در هر کانتینر در حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ نفر مرده بودند. چند نفر هنوز هم رمقی به تن داشتند، اما اکثر آنها مرده بودند.»

« امریکائی ها در شبرغان به آنان ( قوماندانان ائتلاف شمال ) گفتند که باید اینها ( کانتینرها ) را خارج از شهر شبرغان ببرند، پیش از اینکه توسط اقرار مصنوعی فلم برداری شوند.» این اظهارات که سهم گیری امریکائی ها را درین جنایت ثابت میکند، برای تحقیقات بعدی مهم میباشد. تعقیب موضوع از دیدگاه حقوق بین الدول و همچنین قابلیت بررسی آن در دادگاه ملکی و دادگاه نظامی در سطح ملی تا اندازه زیادی وابسته به این است که سلسله مراتب فرماندهی کشف شود . به بیان دیگر، باید دریافت شود که در شبرغان چه کسی اختیاردار بود.

### **امریکائی ها چه نقشی داشتند ؟**

ما دو درپور را که از دو محل مختلف همین منطقه هستند پیدا کردیم . آنها در دو روز مختلف در عین محل در دشت لیلی رانندگی کرده بودند. هر دو از سهمگیر مستقیم خود در ین حادثه، بسیار غمگین و متاثر بودند. گزارش رفت و برگشت آنها از قلعه جنگی ( با عبور از شهر شبرغان ) به دشت لیلی تکان دهنده است.

درپور یک : « در حدود ۲۵ کانتینر بود. شرایط اسیران بسیار خراب بود، چونکه هوا برای شان نمیرسید، به کانتینر ها فیر کردند. بسیاری از اسیران کشته شدند. پسان در شبرغان اسیرانی را که هنوز زنده مانده بودند، از کانتینر ها بیرون کردند. در میان شان یک تعداد افراد زخمی طالبان و افراد دیگر نیز بود که از ضعف ( ناشی از بی هوایی ، تشنگی و گرسنگی ) بیهوش شده بودند. ما آنها را به اینجا آوردیم - به دشت لیلی - و آنها تیرباران شدند. من سه بار به اینجا کانتینر آوردم، هربار یکصد و پنجاه نفر . هنگامیکه آنها را تیرباران میکردند، اسیران گریه میکردند و چیغ میکشیدند.

غیر از من در حدود ده تا پانزده درپور دیگر در انتقال اسیران سهم گرفتند. « درپور دو : « آنها ( منسویین ائتلاف شمال ) موتر باربری مرا در شهر مزارشریف غصب کردند و پولی برایم نپرداختند. موتر مرا گرفتند و یک کانتینر را به آن بار کردند و من اسیران را از قلعه

جنگی به شبرغان و سپس به دشت لیلی آوردیم که در دشت لیلی توسط سربازان کشته شدند. یک تعداد شان هنوز زنده بودند، زخمی و یا بی هوش بودند. آنان را به اینجا آوردیم، دستان شانرا بستند و تیرباران کردند. من چهار بار اسیران را به دشت لیلی آوردیم. در مجموع ۵۵۰ تا ۶۰۰ نفر را به اینجا آوردیم.»

پس از افشاگری مجله خبری « نیوزویک » بتاريخ ۲۶ اگست، حکومت امریکا انکار کرد که کشتار دستجمعی در دشت لیلی صورت گرفته باشد و رد کرد که امریکائی ها در زندان شبرغان حضور داشتند. اما اینکه امریکائی ها همه چیز را انکار میکنند، باورکردنی نیست! این را نیز نمی توان جدی گرفت که امریکا حکومت افغانستان را فراخوانده است تا تحقیق موضوع را آغاز کند. زیرا ادارات افغانی از یکطرف مرهون و مدیون جنگ سالاران میباشند و از سوی دیگر نه وجوه مالی را دارند و نه صلاحیت اجرای این کار را.

دریور یک: « زندان شبرغان افراد جنبش ( افراد مسلح سازمان دوستم بنام « جنبش ملی اسلامی افغانستان » ) و سربازان امریکائی حضور داشتند. درینجا در دشت لیلی من آنها را ( امریکائی ها را ) نه دیده ام، اما در زندان چند امریکائی را دیدم و شاید در موتر های باربری نیز بوده باشند.» مصاحبه کننده از دریور دو: « وقتیکه شما اسیران را به اینجا آوردید، سربازان امریکائی به همراه شما بودند؟»

دریور دو: « بلی، چند نفر شان همراه ما بودند.»

مصاحبه کننده: « درینجا، در دشت لیلی؟ »

دریور دو: « بلی، درینجا »

مصاحبه کننده: « چند نفر سرباز امریکائی با شما همراه بودند؟ »

دریور دو: « زیاد نفر بودند، شاید سی تا چهل نفر. دو دفعه اول با ما آمدند، اما در دفعه های بعدی من آنها را ندیدم.»

در آخرین بخش راه - از شبرغان تا کشتارگاه دشت لیلی - میشد ماه ها بعد رد زنجیر های بلدوزر ها را دید که اجساد را به یک چاله حل داده و سپس زیر خروار های ریگ گور کرده بودند. سرنوشت افرادی که در مسافرت از قلعه زینی تا زندان شبرغان جان به سلامت برده بودند و به دست امریکائی ها افتادند، بهتر از آنهایی نبود که اجساد شان زیر ریگ های دشت لیلی گور شده اند.

یک سرباز در باره یک واقعه گزارش میدهد که خودش شاهد صحنه بوده است که چطور یک سرباز امریکائی یک طالب اسیر را به این هدف کشت تا دیگران را بترساند که به سر حرف بیایند: من



بحیث سرباز به شبرغان بودم و دیدم که یک سرباز امریکائی استخوان گردن یک اسیر را شکستاند. بار دیگر امریکائی ها براسیران تیزاب یا چیزی مشابه به آن پاشیدند. امریکائیان هر کاری که میخواستند، میکردند. ما نمی توانستیم جلو آنها را بگیریم ... همه چیز زیر قدرت فرماندهی قوماندانان امریکائی بود. «

یک جنرال ائتلاف شمال که در همین وقت در شبرغان بود میگوید: « من شاهد بودم، به چشم سر دیدم که امریکائی ها به پا های اسیران خنجر میزدند، زبان، موی و ریش آنها را می بریدند. یگان مرتبه به نظر میرسید که آنها این کار را برای خوش گذرانی میکنند. یک اسیر را با خود به بیرون میبردند، لت و کوب میکردند و دوباره به زندان می آوردند. یگان دفعه، اسیر دوباره به زندان نمی آمد. «

همه شاهدانیکه در فلم مستند ما شهادت داده اند، آمادگی خود را ابراز کرده اند که در برابر یک کمیسیون بین المللی ویا در برابر یک محکمه بین المللی ظاهر شوند، به شرطی که شهادت آنها برای برقراری عدالت کمک کند. و اگر زمینه آن مساعد ساخته شود، آنها نظامیان امریکائی را که درین کار ها دست داشتند، شناسائی خواهند کرد.

هرچند که ثبوت اتهامات و شکنجه و کشتار در زندان شبرغان - پس از گذشت اینقدر زمان مشکل به نظر میرسد، اما یک قبر دستجمعی در فاصله چهار کیلومتری زندان شبرغان وجود دارد که در آن اجساد چند هزار اسیر دفن شده است. اگر منسوبین قوای مسلح امریکا واقعا در کشتار اسیران سهیم هستند، اگر آنان - طوریکه شاهدان عینی میگویند، واقعا در راس سلسله مراتب فرماندهی قرار داشتند و اگر آنها نظارت میکردند که چطور صدها نفر در جریان اعدام دستجمعی به قتل برسند ، در آن صورت آنان مرتکب جنایات جنگی شده اند، جنایاتی که تخطی صریح کنوانسیونهای (میثاقهای) ژنیوا در مورد اسیران جنگ را نشان میدهد.

در دورانیکه کانگرس امریکا به عجله قوانین جدید را تصویب میکند، قوانینی که باید مانع شوند که کدام وقت، کدام سرباز امریکائی در خارج در برابر محکمه قرارگیرد، سناتور ها و اعضای نمایندگان امریکا باید به دیدگاه های اندریومگ اینتی توجه کنند. این وکیل سرشناس در رشته حقوق بشر و رئیس سابق « سازمان عفو بین المللی » پس از آنکه رونوشت اظهارات شاهدان عینی را خوانده و ساعت مواد اثباتی فلم مستند ما را مشاهده کرده، به این باور رسیده است: « از مواد ارائه شده چنین نتیجه به دست می آید که یک تحقیق همه جانبه مستقل اجتناب ناپذیر شده است. اسیران را کشتند و اجساد شانرا پنهان کردند. درینجا سخن تنها بر سر نقض ساده حقوق بین الدول نیست، بلکه

درین جا سخن بر سر اعمالی میباشد که مطابق قوانین کشور های مختلف اروپائی نیز جنایت شمرده میشود، جنایاتی که مسئولیت بالائی ها را مطالبه میکند و اما قبل از همه این اعمال مطابق قوانین ایالات متحده آمریکا نیز جنایت شمرده می شوند.»

شاید چنین به نظر برسد که از کشتار جمعی سال ۱۹۶۸ در قریه میلای ویتنام و از محکمه نظامی علیه لوتینات کالی زمانی زیاد سپری شده است و گویا از آن زمان تا اکنون جهان تغییر کرده است ، اما خوشبختانه اصول بنیادی عدلی و قضائی تغییر نخورده اند و همان طور باقی مانده است. کسی که بی گناه است، نباید از حقیقت خوف داشته باشد.



\*\*\*\*\*

جیمی دوران، کارمند سابق تلویزیون بی بی سی نویسنده و فلم بردار مستند است که تا کنون چندین جایزه گرفته است. فلم او بنام « کشتار دستجمعی در مزار شریف » فلم مستندی است که در شرایط بسیار خطرناک فلم برداری شده است. {